



• درآدمد.

آیت بزرگ الهی و نابغه عصر...

مرحوم آیت الله سید مرتضی پسندیده، برادر فقید حضرت امام خمینی، از دوران جوانی

در عرصه سیاست فعال بود و بر همین اساس بایساری از رجال اسلامی و ملی، آشنائی نزدیک داشت. وی از دید نافذ و حافظه ای قوی برخوردار بود، از همین رو در اواخر عمر نیز توانست خاطراتی را از سال های پایانی حکومت قاجار و همچنین دوران ملی شدن نفت بیان کند. او در سال ۶۵ و در آستانه پنجاهمین سالگرد شهادت مدرس به بیان شرح حال و نیز بارزترین اقدامات سیاسی او از بدو حضور در ایران به عنوان طراز اول و بعدها وکیل مردم پرداخت. هر چند ایشان در این نوشتار، کمتر به بیان خاطرات خود پرداخته، لیکن می توان نشانه هائی از انس و صمیمیت ایشان با شهید مدرس را از آن دریافت.

می پردازد. هنوز وارد سیاست نشده بود که دوره سلطنت محمدعلی میرزا شروع شد. مجلس دوره اول شورای ملی در زمان مظفرالدین شاه قاجار، در اول مهر ماه ۱۲۸۵ شمسی تشکیل شد و مجلس با انتخابات صنفی و «نه عمومی» و با حضور ۶۰ نفر وکیل صنفی شروع به کار کرد. به دنبال افتتاح مجلس اول به وسیله مظفرالدین شاه و سپس فوت او در تاریخ ذیقعد ۱۳۲۴ دیماه ۱۲۸۵ و به سلطنت رسیدن محمد علی میرزا، کار مجلس شروع و قانون اساسی تصویب شد. محمد علی شاه، هم برای سلطنت در مجلس قسم خورد و هم برای قانون اساسی، معذک به مخالفت خود پایان نداد و تحت حمایت روسیه، در صدد برانداختن مشروطه و مجلس برآمد و دنبال فرصت می گشت. او وقتی که خود را مقتدر احساس کرد و مجلس و رجال و حتی علمای وقت را به حساب نیاورد، در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ هجری قمری، به وسیله قوا و نظام، مجلس را به توپ بست و جمعی از رجال را بازجویی و زندانی کرد و به قتل رساند. مردم و حتی بعضی از درباری ها، دست روی دست گذاشتند و تحت قیادت علمای تهران، شروع به اقدام کردند و با توسل به قانون اساسی و متمم آن که تصویب شده بود و با توجه به تفکیک قوا، برای احیای مشروطه قیام کردند و در بهارستان یک کمیسیون ۲۰ نفری را تشکیل دادند و محمدعلی شاه را عزل کردند. او در تاریخ جمعه ۲۵ تیر ماه ۱۲۸۸ شمسی، ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ قمری به سفارت روسیه پناهنده شد و به آن کشور فرار کرد. کمیسیون، احمد میرزا، پسر ۱۲ ساله محمدعلی میرزا را به سلطنت انتخاب کرد. عضدالملک، بزرگ قاجار به نیابت سلطنت برگزیده شد و در ۲۹ در جمادی الثانی ۱۳۲۷ کابینه را تشکیل داد. سپهدار و سردار اسعد و ناصرالملک فرمانفرما و مستوفی الممالک و سردار منصور، اعضای کابینه بودند. کمیسیون بیست نفره هم به جای رئیس الوزرا انجام وظیفه می کرد. یقربان خان رئیس تنظیمه بود. برای اصفهان، مصمم السلطنه انتخاب شد و در اواخر تیرماه ۱۲۸۸ به اصفهان رفت. در ذیقعد ۱۳۲۷، سپهدار رئیس الوزرا شد و امور جریان طبیعی پیدا کرد؛ ولی محمدعلی میرزا بیکار نشست و در سال ۱۲۹۰ با دسیسه روسیه و گذرنامه ساختگی، به نام «خلیل بغدادی» به ایران وارد شد و تحت حمایت روسیه و همراهی جمعی، تهران را اشغال کرد و کابینه را تشکیل داد. اینها همه مقدمه بود. پس از تشکیل کابینه، حکومت اصفهان را به اقبال الدوله واگذار کردند و معدل الملک به پیشکاری اقبال الدوله انتخاب شد. در همان اوقات، مرحوم شهید مدرس در مدرسه جده کوچک به تدریس مشغول بود. در اصفهان، مرحوم حاج آقا نورالله نجفی مشهور به ثقة الاسلام با جمعی از سیاسیون و مشروطه خواهان، انجمن سری داشتند و اعلامیه و شبنامه صادر می کردند. مرکز تجمع آنها مساجد اصفهان،

می خواهی؟» مرحوم مدرس مشغول خراب کردن دیوار می شود. صاحب باغ می رود و با فاصله کمی دو نفر سوار می آیند و مرحوم مدرس را می برند پهلوی صاحب باغ. او به مرحوم مدرس می گوید، «نباید کارگر معمولی باشی. چه کاره ای؟» ایشان بسته ای را که همراه داشته، باز می کند و عبا و عمامه و قبای خود را نشان می دهد و می گوید، «طلبه هستم. در مدرسه جده کوچک درس می خوانم و روزهای تعطیل عملگی می کنم». محمد رضا خان، سرهنگ صاحب باغ، به منشی خودش دستور می دهد، «به تاجر اصفهانی بتویس ماهی سه تومان به آقای میرسید حسن بدهد تا درس بخواند. رسید هم نمی خواهد».

خلاصه مرحوم مدرس در سن شانزده سالگی برای تحصیل به اصفهان می رود و سیزده سال به تحصیل علوم ادامه می دهد. در این سال ها پدرش نیز دار فانی را وداع می گوید. آخرین سال های تحصیل وی مصادف می شود با قرار داد تنگین تنباکو به اسم انحصار دخانیات (۱۲۶۷ شمسی ۱۳۰۷ قمری). پس از صدور حکم تحریم تنباکو به فتوای مرجع بزرگ تقلید، مرحوم آیت الله العظمی حاج میرزا حسن شیرازی (جمادی الاول ۱۳۰۹



مرحوم مدرس تقریباً ۲۷ سال از داعی بزرگ تر بود. علمای عصر و مدرسین زمان وی زیاد و مدرسین معروف منقول و معقولش، مرحوم آیت الله آخوند ملامحمد کاشی عالم زاهد و متقی و آیت الله مرحوم جهانگیر خان قشقایی و آیت الله مرحوم میرزا عبدالله هرنندی بودند. وی با جدیت به کسب علوم و کمالات، با فقر، اشتغال داشت و حتی آن در ایام تعطیل، کارگری و عملگی و با روزی دو قران کار می کرد. دو قران آن روز، قیمتی و اجناس ارزان بود.

قمری، آذرماه ۱۳۰۷ شمسی)، مرحوم مدرس عزم عتبات عالیات و نجف اشرف می شود؛ بعد به سامران نزد مرحوم آیت الله شیرازی می رود و سپس نجف اشرف را برای ادامه تحصیل ترجیح می دهد و در نجف به درس آیتین عظام، مرحوم آقا سید محمد کاظم و آخوند ملا محمد کاظم بزدی و خراسانی طلب تراهما اشتغال می ورزد و به مرحله اجتهاد می رسد و پس از هفت سال به اصفهان مراجعت می کند و در مدرسه جده کوچک به تدریس فقه و اصول مشغول می شود و به تربیت طلاب

شرح حال مرحوم سید حسن مدرس، حجت و آیت بزرگ الهی و نابغه و فداکار عصر و زمان از حیثه درک این بنده ضعیف، سید مرتضی پسندیده خمینی، خارج است. معذالک بر حسب تقاضا و به این جهت که در سال ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ شمسی، صبح ها چند ماهی در درس آن مرحوم در مسجد سپهسالار شرکت داشتم و کسب فیض و سعادت می نمودم و غالب ایام در منزل ایشان رفت و آمد داشتم، در این سن پیری ۹۱ سال شمسی که قدرت هر کاری از حقیر سلب شده و فراموشی حکومت می نماید، حسب الوظیفه مختصری عرض می کنم؛ هر چند قابل توجه نیست و به این دلیل معذرت می خواهم.

آن مرحوم در سال ۱۲۸۷ قمری در قریه سرابه کچور، از توابع اردستان قدم به عرصه وجود نهاد و از طایفه میرعابدین بود. پدر ایشان مرحوم سید اسماعیل و جدشان مرحوم میرعبدالباقی از منبری ها و گویندگان زمان بوده و مرحوم میرعبدالباقی به زهد معروف بود و به وظایف اسلامی عمل می کرد و به خدمت دین قیام داشت. مرحوم مدرس تاشش سالگی در همین قریه بود و بعد به همراه جد بزرگوارش به قمشه (شهرضا) از توابع اصفهان عزیمت کرد و بعد از فوت جدش، در سن شانزده سالگی برای ادامه تحصیل به اصفهان رفت. اصفهان مرکز بزرگ علوم شرعی اسلامی بود و بزرگ ترین علمای زمان در اصفهان اقامت داشتند. دروس اسلامی فارسی، عربی، ادبیات، نحو، صرف و معانی بیان و فی الجمله علوم نقلی و عقلی و فقه و اصول رواج کامل داشت و طلاب علوم دینی از اطراف به اصفهان می رفتند و هر کدام که تنگدست بودند، با شهریه مدارس دینی و مراجع می ساختند و به درس و بحث خود ادامه می دادند؛ چنانچه خود داعی نیز سال ها در اصفهان، در مدرسه مرحوم عبدالله و جده بزرگ به تحصیل ادامه داد.

مرحوم مدرس تقریباً ۲۷ سال از داعی بزرگ تر بود. علمای عصر و مدرسین زمان وی زیاد و مدرسین معروف منقول و معقولش، مرحوم آیت الله آخوند ملامحمد کاشی عالم زاهد و متقی و آیت الله مرحوم جهانگیر خان قشقایی و آیت الله مرحوم میرزا عبدالله هرنندی بودند. وی با جدیت به کسب علوم و کمالات، با فقر، اشتغال داشت و حتی آن در ایام تعطیل، کارگری و عملگی و با روزی دو قران کار می کرد. دو قران آن روز، قیمتی و اجناس ارزان بود.

روزی که دیوار باغی را با روزی دو قران خراب می کردند، صاحب باغ می رسد و خدا قوت می گوید و دستور می دهد که دیوار را خراب نکنند. مرحوم مدرس می گوید، «این دیوار را به من داده اند که خراب کنم و حرف شما قابل قبول نیست.» او می گوید، «من صاحب باغم و می گویم خراب نکن.» مرحوم مدرس در صورت ظاهر یک عملی می گوید، «شما که مدعی مالکیت هستید، باید بینه اقامه کنید، البته علی المدعی و الیمن علی من انکر». صاحب باغ می گوید، «از من دلیل



حسین مجتهد

● مرحوم مدرس کاملاً شناخته شده بود. ایشان در زمان تحصیل در سامرا و نجف اشرف، مورد توجه مراجع بود و رفتار و کردار و گفتارش، زبانزد خاص و عام بود. در اصفهان، در مدرسه جده بزرگ به ایشان حمله مسلحانه شد و کاملاً زیر نظر جاسوسان بود. مخالفت علنی وی در مجلس شورای ملی و مجلس درس مدرسه سپهسالار و در منزل شخصی، امر محرمانه‌ای نبود. رضاخان برای جلب همکاری وی هرنوع اقدامی کرد؛ ولی مؤثر واقع نشد.

نیابورانی نیز حضور داشت. شیخ معممی با قد بلند و ریش زرد و چشم زاغ و لباسی خاص وارد شد و تقاضا کرد مطالبی را به عرض برساند. مرحوم مدرس فرمود، « فردا صبح اول وقت بیایید. » شیخ معمم رفت. آقای نیابورانی عرض کرد، « این شخص، حاج میرزا حسن رشیدی، صاحب کتاب صد درس است. » مرحوم مدرس به آقای نیابورانی بقیه فرمود، « فردا برای صبحانه بیایید و حضور داشته باشید. » صبح روز رفته و چایی و نان صبحانه را نوکر ایشان عمو اوقالی آورد. حاج میرزا حسن رشیدی آمد و در تاقنمای حیاط نشستیم. آقای رشیدی عرض کرد، « از آسمان و زمین گلوله می‌بارد و خونریزی می‌شود. من در زمان مشروطه برای اختلافی که در بین بود و مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری

مخصوصاً مسجد شاه بود. اقبال الدوله، والی اصفهان به این انجمن زیاد فشار می‌آورد. نمی‌دانم در کجا و چه تاریخی خواندم که مرحوم مدرس شهید با این انجمن همکاری داشت. این استبداد ادامه پیدا کرد. مرحوم حاج آقا نورالله به میزدج چهارمحل بختیاری در قریه جوقنان، به حاج علی قلی خان سردار اسعد بختیاری مراجعه کرد و کمک خواست. او ضرابم السلطنه بختیاری را با عده‌ای سوار بختیاری به اصفهان فرستاد و خودش هم با تجهیزات کافی به سمت تهران حرکت کرد. این اقدامات منتهی به فرار محمد علی میرزا شد و استبداد صغیر خاتمه یافت.

مجلس دوم در تاریخ ۲۴ آبان ۱۲۸۹ شمسی برابر دوم ذیقعدة افتتاح شد و در ۳۰ آبان شروع به کار کرد. از آنجا که برحسب قانون اساسی و متمم آن می‌بایست علمای طراز اول بر قوانین نظارت داشته باشند تا قوانین، مخالف احکام اسلام نباشند، مرحوم مدرس یکی از این پنج نفر بود که برحسب احکام مراجع تقلید انتخاب شد. مستشارالدوله هم رئیس الوزرا شد. مرحوم مدرس با گاری که وسیله مسافرت در آن وقت بود، به تهران وارد شد و به منزل مرحوم امام جمعه خوبی که جزو پنج نفر طراز اول منتخب مراجع بود، نزول فرمود و این دو نفر به مجلس شورای ملی رفتند، ولی مرحوم حاج آقا نورالله اصفهانی در مجلس شرکت نکرد. علمای منتخب، در دوره دوم مجلس، برای انطباق احکام و قوانین، نهایت دقت و پافشاری را کردند تا مبادا قانونی برخلاف احکام اسلام در مجلس شورای ملی به تصویب برسد. مرحوم امام جمعه خوبی هم کاملاً همکاری داشت. مجلس، بعد از دوسال در آبان ۱۲۹۱ اختتام یافت و دیگر تا مدتی انتخابات شروع نشد. مجلس سوم، در روز شنبه ۱۳ آذر ۱۲۹۳، برابر با ۱۶ محرم ۱۳۳۳ افتتاح شد. مجلس چهارم، در اول تیر ۱۳۰۰، برابر با ۱۵ شوال ۱۳۳۹ شروع به کار کرد. مجلس پنجم، در ۲۲ بهمن ۱۳۰۲، برابر با ۵ رجب المرجب سال ۱۳۳۲ و دوره ششم مجلس شورای ملی ایران، ۱۹ تیر ۱۳۰۵، برابر با ۳۰ ذی‌حجه ۱۳۴۴ افتتاح شدند.

در این دوره‌ها مرحوم مدرس از تهران انتخاب شد. در دوره دوم مجلس شورای ملی، مرحوم مدرس جزو علمای طراز اول بود و در دوره‌های سوم و چهارم و پنجم از تهران به وکالت، انتخاب و نایب رئیس و یک مرتبه هم رئیس سنی مجلس شد. حتی در دوره ششم با وجود اختناق و دسیسه و فشار رژیم پهلوی، رضاخان نتوانست از انتخاب مرحوم مدرس جلوگیری کند و ایشان چهارمین وکیل از وکلای ۱۲ نفری تهران شد. در این مجلس چون اکثریت قاطع وکلای ایران، تحمیلی و دست نشانده پهلوی و شرکت نفت و در واقع انگلیس بودند، ایشان به سمت نایب رئیس انتخاب نشد؛ اما رئیس سنی مجلس بود. در دوره هفتم، انتخابات سراسر مملکت و حتی تهران، اجباری و تقلبی بود و هیچ یک از رجال برجسته و ملی و با تقوا انتخاب نشدند.

رضاشاه در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ تاجگذاری کرد. از زمان کودتا به دست سید ضیاءالدین طباطبایی که از طرف احمد شاه، الزاماً به ریاست وزرایی برگزیده شد و سه ماه نخست وزیر بود؛ رضاخان پهلوی در باطن برای ریاست جمهوری کاندید شد. احمد شاه با تمديد قرارداد نفت مخالف بود و در مهمانی زرژ، پادشاه انگلستان، در سخنرانی خود، در باره نفت به سؤالی جواب نداد و در نتیجه، زمینه انقراض او فراهم شد. پهلوی برای اشغال ریاست جمهوری تحت حمایت انگلیس، ساعت شماری و به وسیله جاسوسان زیاد و قوای نظامی و ژاندارمری و شهرپایانی، تمام کشور را کنترل می‌کرد. در این ایام، مرحوم مدرس کاملاً شناخته شده بود. ایشان در زمان تحصیل در سامرا و نجف اشرف، مورد توجه مراجع بود و رفتار و کردار و گفتارش، زبانزد خاص و عام بود. در اصفهان، در مدرسه جده بزرگ به ایشان حمله مسلحانه شد و کاملاً زیر نظر جاسوسان بود. مخالفت علنی وی در مجلس شورای ملی و مجلس درس مدرسه سپهسالار و در منزل شخصی، امر محرمانه‌ای نبود. رضاخان برای جلب همکاری وی هرنوع اقدامی کرد؛ ولی مؤثر واقع نشد. در اواخر ۱۳۰۲ یا اوایل ۱۳۰۳ شمسی، یک روز عصر، حقیق و چهار پنج نفر دیگر منزل ایشان بودیم. عموی شیخ حیدر علی

در حضرت عبدالعظیم متحصن بودند، برای اینکه آیا خدمت ایشان بروم یا نروم، استخاره کردم که این آیه آمد «بفضل الله و برحمته»؛ بنابراین به خدمت ایشان رفتم. در یکی از اتاق‌های دست راست صحن بودند. به ایشان گفتم از تحسن و مخالفت با مشروطه و عنوان مشروطه مشروعه دست بردارید و الا کشتار خواهد شد. ایشان مرحوم حاج آخوند رستم آبادی را که در یکی از اتاق‌های دست چپ حضرت عبدالعظیم بودند، دعوت کردند و پس از مذاکراتی موافقت کردند که از تحسن و اقدامات خود دست بردارند. حالا هم از حضرت‌تعالی می‌خواهم موافقت فرمایید تا سردار سپه رئیس جمهور شود و جنابعالی، رئیس الوزرا و هشت نفر از علما را برای وزارت خود انتخاب فرمایید و به این کشمکش خاتمه دهید و از خونریزی جلوگیری کنید. آن بزرگوار پس از خاتمه کلام برخاستند و ایستادند و با حرکت دست داشتیم که دنبال صناع (صد دیناری) نباشند، قبول می‌کردم؛ ولی می‌ترسم اگر این پیشنهاد را بپذیریم و از علما، دولتی را تشکیل بدهم، آنها فریفته مقام و منصب و حب دنیا شوند و موجب دل‌سردی مردم از روحانیون بشود و مردم از تقلید ماها دست بردارند، بنابراین من به راه خود ادامه می‌دهم. و رشديه با نامیدی بیرون رفت.

ظاهراً و احتمالاً این جلسه در اواخر سال ۱۳۰۲ بود و اجتماعات آخر حوت (اسفند) ۱۳۰۲ و حمل (فروردین) ۱۳۰۳ دنباله این جلسه بود. و اواخر اسفند، حقیق، منزل مرحوم معظم السلطنه، وکیل دوره پنجم مجلس شورای ملی بودم. در مراجعت پس از گذشتن از مدرسه سپهسالار با جمعیت بسیار زیادی که از پایین شهر به سوی مسجد می‌آمدند و در صفوف جلو هم، علمای عظام بودند، تصادف کردم و به سوی مسجد و مجلس روانه شدم.

بعد هم گمانم در دوم حمل (فروردین) ۱۳۰۳ بود که علمای بزرگ و روحانیون و سیاسیون و بازاری‌ها به سوی مجلس رهسپار شدند. حقیق هم جزو آنها بودم. خودم ندیدم، ولی گفتند مرحوم حجت الاسلام آقای حاج آقا جمال اصفهانی طاب‌ثراه نیز در رأس جمعیت بودند و مرحوم خالص زاده نیز که از خواندن نماز ایشان در مجلس جلوگیری می‌کردند و در بازار نماز می‌خواند، در صدر جمعیت به سوی مجلس روانه شده بود. تمام خیابان‌ها و میدان جلوی مجلس از جمعیت مملو بود و علیه سردار سپه شعار می‌دادند. بعد هم وارد مجلس شدند.

رئیس مجلس، مرحوم مؤتمن الملک بود و مرحوم میرزا یحیی دولت‌آبادی هم جزو وکلای بود. دکتر مصدق وکیل اول و مستوفی الممالک وکیل دوم تهران و مرحوم مدرس وکیل ششم تهران بودند. اینها با سردار سپه مخالف بودند. مستندی ندارم، ولی شنیدم که گفتند مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی به سردار سپه تلفن کرده بود که به مجلس بیاید. سردار سپه نیز با عده زیادی نظامی که جمعی از نظامی‌ها ازمونی بودند، به سمت بهارستان حرکت کرد. آنها به مردم حمله کردند و جمعی زیر دست و پا کشته شدند. سردار سپه به مجلس وارد شد و مؤتمن الملک، رئیس مجلس، به او اعتراض کرد که، « چرا با نظامیان وارد مجلس شده‌اید؟ » رضاخان جواب می‌دهد، « برای حفظ نظم. » رئیس مجلس می‌گوید، « حفظ نظم مجلس با خود مجلس است. » سردار سپه می‌گوید، « حفظ نظم مملکت با دولت است. » و به رئیس مجلس دستور می‌دهد رنگ مجلس را به صدا در آورد تا مجلس تشکیل شود و نسبت به سردار سپه اخذ رأی به عمل آید. این عمل موجب جنجال و سروصدای زیادی می‌شود و تدین، نایب رئیس مجلس، به مرحوم خالص زاده سیلی می‌زند. حقیق، خالص زاده را خوب می‌شناختیم و با ایشان زیاد رابطه داشتیم. منزل ما در خیابان شاه‌آباد و منزل ایشان نیز در خیابان شاه بود. بسیار با شهامت و با فهم و درایت و شجاع بود؛ معذالک شایع شده بود که از نایب رئیس مجلس سیلی خورده است. در حال با تعرض و اعتراض نمایندگان، سردار سپه مجلس را ترک کرد و در بین وکلای مجلس اختلاف در گرفت. در رأس مخالفین، مرحوم مدرس و مرحوم دکتر مصدق بودند. نظر مرحوم مدرس این بود حالا که رفته، بهتر است که برای بازگشتن او مخالفت کنیم. تا آنجا که



تاجگذاری رضاخان عملی شد. تاج سلطنتی را رضاخان سردار سپه از دست مرحوم امام جمعه خونی گرفت و خود بر سر گذاشت. به این نحو با انتخابات تحمیلی و انتصابات قانون شکن، مهابت مملکت اسلامی را به دست گرفت و یگانه مانع و مخالف سرسخت خود، مرحوم مدرس را بعد از یاس از سکوت ایشان به انواع شکنجه‌ها مبتلا نمود و در تاریخ هفتم آبان ۱۳۰۶، اول صبح، هنگامی که مرحوم مدرس برای تدریس به مسجد سپهسالار می‌رفت، ایشان را در پشت مسجد (مدرسه سپهسالار) مورد ترور قرار دادند. چهار تیر، به دست هایشان اصابت کرد و ایشان را به بیمارستان شهربانی (برای تیر خلاص) بردند؛ ولی مردم و آقای امام جمعه خوبی رفتند و تختخواب را به دوش گرفتند و از قتلگاه شهربانی به بیمارستان شخصی بردند. ایشان شفا یافت و این ترور نتیجه اجباری شد و به وسیله دولت و شرکت نفت و در تمام مملکت اجباری شد و به وسیله دولت و شرکت نفت و نظامیان صورت گرفت، معلوم بود که مرحوم مدرس محروم خواهد شد و رای نمی آورد. تمام وکلای تهران هم در واقع انتصابی و در خانه و آشیانه خود منزوی بودند و قادر به هیچ کاری نبودند.

نظام السلطنه در تاریخ ۱۲۹۵ شمسی، با جمعی هجرت را شروع کرد. مرحوم مدرس، در محرم الحرام ۱۳۳۴ قمری به مسافرت پرداخت و در صدد تشکیل یک دولت در مهاجرت بود که اگر جنگ به اشغال تهران انجامید، حکومت غرب، زمام امور را در دست بگیرد. نظام السلطنه دولت را تشکیل داد و خود ایشان رئیس الوزرا و مرحوم مدرس وزیر عدلیه و اوقاف شدند و وزرای دیگر نیز انتخاب شدند و در کرمانشاه و بعد در عثمانی به همکاری پرداختند و بنا شد احمد شاه نیز از تهران مهاجرت کند و تسلیم متفقین بشود؛ ولی چون آنها به ایشان اطمینان دادند که تهران را اشغال نخواهند کرد، در تهران ماند و از مسافرت منصرف شد. این هم مهاجرت در دوره سوم بود. در دوره‌های دیگر مرحوم مدرس انتخاب شد؛ ولی در دوره هفتم ایشان و رجال نامی و متقی را با اعمال زور و انتخابات تقلبی از وکالت محروم کردند. حکومت و دولت به دست عمال انگلیس

حقیق در اجتماعات شرکت داشتیم، می دانم که سردار سپه به بومهن زادگاه خود رفت. مرحوم مدرس که از سیاسیون درجه اول بود، فرمود، «برود و دیگر هم برنگردد.» بسیاری از وکلای می‌گفتند مجدداً کودتا خواهد کرد و چون اختیار نظام و شهربانی و وزارت جنگ به دست اوست و در ضمن رئیس الوزرا هم هست، کودتا بلامانع است. در هر صورت، مجلس تصمیم گرفت او را برگرداند و یک عده ۱۲ نفری که دکتر مصدق نیز جزو آنها بود، به بومهن رفتند و او را برگرداندند و اوضاع، به حال اول برگشت. رئیس الوزرا، فرمانده قشون و وزیر جنگ هم بود و اختیارات برقرار بود؛ معذالک او برای جلب اعتماد مردم و علما به قم رفت و در نزد مراجع عظام که حضرات آیات مرحوم نائینی و مرحوم آقای آقا سید ابوالحسن بودند، توبه و انابه کرد که دیگر به فکر جمهوری نخواهم افتاد و آن آقایان و حضرت آیت‌الله حایری و علمای اصفهان، گول حرفش را خوردند و توبه اش را قبول کردند؛ هر چند به قول مرحوم مدرس، «توبه گرگ مرگ است.»

از این روز و بعد از توبه رضاخان، باز مرحوم مدرس از عقیده خود دست برداشت و لذا تحت مراقبت شدید بود و در منزل و محل درس و خلاصه هر جای می‌رفت، زیر نظر جاسوسان قرار داشت. یک روز حقیق با دو نفر دیگر به منزل ایشان رفتیم. نزدیک منزل، جلوی ما را گرفتند و مانع شدند که وارد شویم. طولی نکشید که مرحوم حاج شیخ اسدالله محلاتی، وکیل محلات و خمین و ده یازده نفر دیگر برای ملاقات ایشان آمدند که مأمورین جلوی آنها را نگرفتند و به خدمت ایشان رسیدند. بعد از مراجعت از منزل ایشان، مأموران تمام ۱۱ نفر یا ۱۲ نفر را گرفتند و به دستور وزیر داخله تبعیدشان کردند. دفته دیگر در ۱۸ ذی الحجه به دیدن ایشان رفتیم. وارد عمارت که شدیم، دو نفر مأمور نظمیہ آنجا بودند و نگذاشتند خدمت ایشان برسیم و گفتند همین جا بمانید. علت را پرسیدیم گفتند، «چهار نفر بیشتر نباید نزد ایشان باشند. وقتی آنها رفتند، شما می‌توانید خدمت ایشان برسید.» ما هم تأمل کردیم تا نوبتمان برسد. وقتی خواستیم برویم، دیدیم مرحوم مدرس بدون لباس، جلوی هشتی آمدند. مأموران برخاستند و به خودش گفتند، «خداوند این نان ما را قطع کند که با این آقا این طور عمل می‌نماییم.» فراموش کردم بگویم که برای انتخاب رئیس الوزرا یا رای عدم اعتماد به او، تعداد وکلای را در نظر گرفتند و دیدند یک نفر کسر دارند و موافقین، یک رای بیشتر دارند. مرحوم مدرس به وکیل اراک (سلطان آباد عراق) می‌گوید، «مؤمن نماز خوانده‌ای؟» می‌گوید، «نخوانده‌ام.» مرحوم مدرس می‌گوید، «تا موقع ختم مذاکرات مجلس برویم در حوضخانه مجلس نماز بخوانیم.» خود ایشان همیشه با وضو بودند. وکیل مذکور که جزو موافقین رضاخان بود، مشغول نماز خواندن می‌شود. مرحوم مدرس بیرون می‌آید و در حوضخانه را قفل می‌کند و وارد مجلس می‌شود و اکثریتی حاصل می‌شود. وکیل اراک پشت در می‌ماند و در می‌زند. وقتی می‌آیند و در را باز می‌کنند که رای گیری به اتمام رسیده بود و مرحوم مدرس به وکیل می‌گوید، «ای مرد سیاست! این چه وقت نماز بود؟» انتخاب آن وکیل هم شنیدنی است و از بحث خارج است. مرحوم مدرس به مخالفت با سردار سپه ادامه می‌دهد و در تغییر سلطنت و انقراض قاجاریه در مجلس پنجم و استعفا مؤتمن الملک از سیاست مجلس و کناره‌گیری مستوفی الممالک از ریاست مجلس، برخلاف قانون که باید رئیس مجلس انتخاب شود، تدین نایب رئیس مجلس، جلسه را تشکیل می‌دهد که با وجود مخالفت سرشناخته دکتر مصدق با ادامه جلسه، تدین مشغول می‌شود و مرحوم مدرس با اخطار قانونی مخالفت خود را جدا و صریحاً اعلام و بیانات مفصلی می‌کند و از مجلس خارج می‌شود که تمام مذاکرات آن مرحوم و دکتر مصدق خواندنی است و در مجلس و تاریخ ضبط شده است.

بعداً بر خلاف قانون در این جلسه که در نهم آبان ۱۳۰۴ تشکیل شده بود، انقراض سلطنت قاجاریه به تصویب رسید و این مجلس، تشکیل مجلس مؤسسان را برای تغییر بعضی از مواد و اصول قانون تصویب کرد. مجلس مؤسسان تشکیل شد و در آذر ۱۳۰۴ شمسی شروع به کار کرد و در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵

سخن‌های

● برای دیدار با ایشان وارد عمارت که شدیم دو نفر مأمور نظمیہ گفتند همین جا بمانید. علت را پرسیدیم گفتند، «چهار نفر بیشتر نباید نزد ایشان باشند. وقتی آنها رفتند، شما می‌توانید خدمت ایشان برسید.» ما هم تأمل کردیم تا نوبتمان برسد. وقتی خواستیم برویم، دیدیم مرحوم مدرس بدون لباس، جلوی هشتی آمدند. مأموران برخاستند و به خودش گفتند، «خداوند این نان ما را قطع کند که با این آقا این طور عمل می‌نماییم.»

به همین مقدار اکتفا می‌نمایم. ■
طاب الله ثراه
۱۱ صفر ۱۴۰۷ / ۲۴ مهرماه ۱۳۶۵